

## چرا تغییر در جامعه ایران به یک الزام تبدیل گشته است؟

با بررسی این موضوع که جمهوری اسلامی در طول 30 سال گذشته همواره در بحران طی مسیر کرده و سپس با تلاش برای نشان دادن رشد چشمگیر این بحرانها در طول چند سال گذشته و ادامه این روند رشد به طوریکه نهایتاً تحمل تمامی آنها به طور همزمان از پتانسیل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران و سیاست بین المللی خارج میشود، لزوم تغییر در ایران را با مروری بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بررسی میکنم:

### الف. اقتصادی:

سیستم اقتصادی در ایران همواره با مشکلات جدی روبرو بوده و تقریباً در طول دوره حاکمیت جمهوری اسلامی تورم و نابسامانی و رانت خواری دولتی به عنوان شاخصهای بارز اقتصاد ایران به جزء لاینفک آن تبدیل شده است. سیستم اقتصادی ایران حتی با درآمدهای بسیار هنگفت حاصل از فروش نفت نیز، به علت عدم شفافیت و سرمایه‌گذاری ثمربخش و به جای آن پرداختن به زیاده خواهیهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و همچنین ساخت و پاختهای داخلی، در چاره‌جویی و رفع این مشکلات ناتوان بوده است. مسئله افزایش مهارشدهی قیمت مسکن، تخریب اقتصاد کشاورزی در بخشهای اساسی چغندر قند و نی شکر و گندم، به تعویق افتادن چندین ماهه‌ی حقوق کارگران و کارمندان و غلطیدن درصد بیشتری از مردم به زیر خط فقر و ... همه و همه از دستاوردهای اقتصادی حاصل از فروش نفت 140 دلاری برای مردم ایران بود. کاهش شدید قیمت نفت را میتوان به عنوان بارزترین اثر بحران اقتصادی غرب بر اقتصاد ایران برشمرد. جدا از حرفهای نابخردانه‌ی محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران که در ماه نوامبر گذشته (آبان 1387) اعلام کرده بود که دولت میتواند با نفت بشکه‌ای 5 تا 8 دلار نیز کشور را اداره کند، اکثر مسئولین حکومتی منجمله شمس الدین حسینی وزیر اقتصاد و محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی از پیامدهای بحران مالی غرب بر اقتصاد ایران شدیداً ابراز نگرانی کرده‌اند، برخی تحلیلگران اقتصادی بر این باورند که اقتصاد ایران به شدت به درآمدهای نفتی متکی است و کاهش آن می‌تواند این کشور را در شرایط بغرنجی قرار دهد. بر اساس گزارش رسمی بانک مرکزی ایران، درآمدهای نفتی این کشور در سه سال گذشته، بیشتر از 197 میلیارد دلار بوده و پیش بینی می‌شود با وجود کاهش شدید قیمت نفت، درآمدهای نفتی این کشور در سال جاری به حدود 60 میلیارد دلار برسد، در همین رابطه مسئله کسری بودجه سال آینده خورشیدی مهمترین معضل اقتصادی دولت بشمار میرود و در حالی دولت محمود احمدی نژاد سرگرم تدوین بودجه است که پیش بینی می‌شود بودجه سال آینده ایران حدود 30 هزار میلیارد تومان (30 میلیارد دلار) کسری داشته باشد. در این اوصاف دولت امیدوار است با حذف یارانه‌ها و آزاد کردن قیمت‌ها بخشی از این کسری بودجه را تامین کند. بر همین اساس طرح موسوم به "تحول اقتصادی" را به مجلس داده تا با حذف یارانه‌ها، کالاها و خدماتی نظیر بنزین، گاز، آب و برق را در مدت سه سال به قیمت‌های جهانی در اختیار مصرف کنندگان قرار دهد. مهمترین بخش طرح تحول اقتصادی، نقدی کردن یارانه‌هاست. بر اساس لایحه‌ای که دولت تهیه کرده، یارانه کالاها و خدمات حذف، و این یارانه‌ها به صورت نقدی بین خانوارها توزیع خواهد شد. این در حالی است که کارشناسان نسبت به تورم زا بودن این برنامه اقتصادی هشدار داده و اعلام کرده‌اند که با اجرای این طرح، تورم به بیشتر از 50 درصد خواهد رسید. در مقابل این سخنان، محمود احمدی نژاد در نشست مجمع عمومی بانک مرکزی گفته است: "روش‌های محاسبه نرخ رشد و تورم باید مبتنی بر شرایط جامعه و اصولی باشد" همچنین در جای دیگری گفته است "تحلیل‌های ارائه شده از سوی بانک مرکزی باید امید بخش و دقیق و در راستای حفظ فضای آرامش و اعتماد در کشور باشد" (قضاوت در مورد حرفهای احمدی نژاد را به خواننده می‌سپارم). البته در حال حاضر نیز بر اساس گزارش بانک مرکزی متوسط تورم در ایران در آخرین ماه پائیز به 25.5 درصد رسیده است که نسبت به ماه گذشته نیم درصد افزایش نشان می‌دهد، گزارش بانک مرکزی نشان می‌دهد که نرخ تورم در یک سال گذشته نزدیک 26 درصد افزایش پیدا کرده است. با این اوصاف و در حالی که گزارشهای رسمی از افزایش فقر در ایران حکایت دارد، عبدالرضا مصری وزیر رفاه و تامین اجتماعی این کشور پیش بینی کرده که تا پایان سال هیچ ایرانی زیر خط فقر شدید نخواهد بود. بنابر آمار که وزیر رفاه ارائه داده در سال 1384

حدود 753 هزار نفر از جمعیت شهری و 370 هزار نفر از جمعیت روستایی زیر خط فقر قرار داشتند اما این رقم در سال 1386 در مناطق شهری به 49 هزار نفر و در مناطق روستایی به 130 هزار نفر کاهش یافته است. نشریه آمارهای اقتصادی ایران وابسته به بانک مرکزی ایران در تابستان امسال گزارشی منتشر کرد که در آن افراد زیر خط فقر در این کشور حدود 14 میلیون نفر برآورد شده است. برآوردها نشان می دهد که دستکم دومیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر شدید و در خطر گرسنگی قرار دارند. البته باید خاطر نشان کرد که با وجود اینکه بانک مرکزی مسئول رسمی نرخ تورم در ایران است اما در ماههای اخیر مرکز آمار ایران که زیر نظر دولت قرار دارد، تلاش کرده است تا مسئولیت رسمی ارائه تورم را برعهده بگیرد. آمارهایی که بانک مرکزی و مرکز آمار ایران از شاخص های اقتصادی ارائه کرده اند، همواره متفاوت بوده است، بخصوص آمارهایی نظیر رشد اقتصادی، نرخ تورم و بیکاری. آمارهای مرکز آمار بیشتر به نظر دولت نزدیک بوده و در زمینه نرخ تورم و بیکاری همواره کمتر از آن چیزی بوده که بانک مرکزی اعلام کرده است. دولت محمود احمدی نژاد در راستای برنامه چهارم توسعه که سال آینده به پایان میرسد و هدف آن حذف فقر و نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی است، سهام عدالت را باهدف توزیع عادلانه ثروت در بین قریب به بیست میلیون نفر توزیع کرده و قرار است این تعداد به بیشتر از 40 میلیون نفر برسد. اما پیش بینی ها نشان می دهد که میزان سود سهام عدالت بسیار ناچیز خواهد بود و تاثیر چندانی در برطرف کردن فقر نخواهد داشت. در همین رابطه علی خامنه ای چندی پیش با ارسال نامه ای به محمود احمدی نژاد سیاستهای کلی برنامه پنجم توسعه را ابلاغ کرد. یکی از بندهای مهم این سیاستهای کلان، داشتن رشد اقتصادی مستمر هشت درصدی در طول برنامه پنجم است. این هدف در حالی در نظر گرفته شده است که در برنامه چهارم توسعه نیز رشد هشت درصدی به عنوان هدف در نظر گرفته شده بود اما در عمل رشد اقتصادی در سطح کمتر از شش درصد متوقف ماند. پیش بینی شده که در پنج سال برنامه، نرخ بیکاری در سال 1393 یعنی پایان برنامه پنجم توسعه، به حدود هفت درصد برسد در حالی که این رقم هم اکنون حدود 12.5 درصد (با احتساب خانهداری به عنوان شغل) است ولی باید به کمتر از 10 درصد می رسید. اهداف برنامه پنجم توسعه مشابه محتوای برنامه چهارم توسعه است که رشد اقتصادی هشت درصدی را نشانه گرفته بود و به نرخ تورم و بیکاری یک رقمی امید بسته بود، اما در حالی که یک سال و اندی از برنامه چهارم توسعه باقی مانده تقریباً هیچکدام از اهداف پیش بینی شده در بخش اقتصادی محقق نشده است و گنجاندن دوباره همان اهداف در برنامه تازه توسعه نشانه عدم تحقق آنها در سالیان اخیر است. در عرصه بین الملل نیز اتخاذ سیاستهای غیر اصولی و متناقض با منافع مردم ایران و اسرار بر تداوم آنها و همچنین ایجاد و گسترش ناامنی در منطقه، مشکلات اساسی را برای اقتصاد ایران به ارمغان آورده است و طناب را بر گوی اقتصاد ایران فشرده تر ساخته است، مخصوصاً آنجا که به تهیه مواد اولیه از خارج کشور برای اکثر کارخانهجات تولیدی و همچنین به عملکرد بانکها بر می گردد. ناظران جهانی نیز بر این عقیده اند که کاهش شدید بهای نفت بر اقتصاد ایران آثار مخربی خواهد داشت. مایکل هیدن، رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا "سیا" گفته است که بهای پایین نفت ایران و ونزوئلا را که تولیدکنندگان بزرگ نفت هستند به بی ثباتی تهدید می کند. در مجموع می توان بر اساس شواهد و قرائن نتیجه گیری کرد که اقتصاد ایران در شرایط کاملاً بحرانی سیر میکند و بنابر واقعیات موجود چشم انداز روشنی حداقل در شرایط موجود برای آن قابل پیشبینی نیست.

#### ب. اجتماعی

از همان آغاز انقلاب حاکمیت مذهبی دیدگاه خود را نسبت به آزادیهای فردی و اجتماعی در قالب منطق امحاء و سرکوب و ریشه کنی، با اقدامات زمستان سال 1357 و تسخیر روزنامه کیهان و به آتش کشیدن کتابفروشیها بیان کرد و رعایت و به رسمیت شناختن حقوق ملیتهای ایرانی را با حمله به سنندج و ترکمن صحرا و قتل و عام مردم بیگناه در نوروز 1358 و لشکرکشی سرتاسری به کردستان در 28 مرداد 1358 و همچنین برای بار دوم در اواخر بهار 59، نشان داد. از سال 1360 به این سو، شرایط تازه ای در ایران پس از انقلاب پدید آمد. آغاز جنگ ایران و عراق، گرایشهای فکری و فرهنگی جمهوری اسلامی و صف بندیهای آشکار نیروهای سیاسی مخالف در برابر حکومت، زمینه های لازم را برای آغاز دوره نوینی از سختگیریها و برخوردهای تند و حذفی فراهم ساخته بود. سخنان خمینی در 18 خرداد 1360 " اگر من این نصیحت ها را می کنم که شما همه به قانون عمل کنید، از هیاهو و جنجال دست بردارید. روزنامه ها از هیاهو و جنجال دست بردارند، قلمدارها از هیاهو و جنجال دست بردارند، نویسنده ها دست بردارند، گوینده ها دست بردارند. من تا آنجایی که بتوانم، تا آنجایی که اخلاق اسلامی اقتضا میکند که همه اینها را به آرامش دعوت کنم، همه گروه ها و گروهکها را به آرامش دعوت کنم، همه افراد را به آرامش دعوت کنم، عمل خواهم کرد. نصیحت خواهم کرد.

نصیحت برادرانه خواهم کرد. نصیحت خاضعانه خواهم کرد. لیکن این را باید همه بدانند آن روزی که من احساس خطر برای جمهوری اسلامی بکنم، آن روزی که من احساس خطر برای اسلام بکنم، آن روز این طور نیست که بازم بنشینم نصیحت کنم. دست همه را قطع خواهم کرد" تصویری گویا از این فضا به دست می دهد. در همین راستا حوزه دستگیری مخالفان عقیدتی و سیاسی گسترش یافت و روزنامه‌نگاران و نویسندگان را نیز دربرگرفت. حکومت با تیرباران کردن سعید سلطانپور، شاعر و عضو کانون نویسندگان ایران در 31 خرداد 1360، عملاً نابودی روشنفکران و نویسندگان و اهل قلم را نیز وارد برنامه‌اش کرد. حکومت از سال 62 به بعد، بعد از سرکوب همه نیروهای سیاسی مخالف نظام، یک دوره 13 ساله سکوت و خفقان در داخل به وجود آورد. درست در شرایطی که به نظر می رسید طیف موسوم به جناح محافظه کار در جمهوری اسلامی قدرت را به صورت یکپارچه در اختیار خواهد گرفت و بر شدت محدودیتها در سایر عرصه‌ها افزوده خواهد شد، محمد خاتمی و هوادارانش که از آنان به عنوان اصلاح طلبان یاد می شود، سرنوشتی دیگر را برای انتخابات ریاست جمهوری سال 1376 رقم زدند. جریان دوم خرداد، گشایشی نسبی را در فضای سیاسی و فرهنگی جامعه با خود به همراه آورد، اما در عین حال، بر شدت مخالفت و عمل بخش دیگری از حاکمیت نیز افزوده می شد، تا جایی که علی خامنه‌ای در 24 شهریور 1376 در طی یک سخنرانی به فعالان عرصه فرهنگی هشدار داد. اوج این شدت عمل را میتوان در قتل چند تن از فعالان سیاسی منتقد و نویسنده، شاعر و مترجم (فروهرها، مجید شریف، دوامی، حاجی زاده و محمد مختاری و محمد جعفر پوینده) که در آذر ماه سال 1377، توسط تعدادی از اعضای وزارت اطلاعات صورت گرفت و همچنین در به خاک و خون کشیدن دانشجویان در 18 تیر 1378 و چند سال بعد در قتل فجیح کمال اسفرم (شوآنه‌ئ سید قادر) در 18 تیر 1384 و کشته شدن 17 نفر دیگر در کردستان که در یک سلسله راهپیمایی و تظاهرات خواستار دستگیری قاتلین شوآنه بودند (مستند به گزارش سالانه سازمان دیدبان حقوق بشر در سال 2005)، مشاهده کرد. با روی کار آمدن احمدینژاد و میلیتاریزه کردن مجلس و در رأس قرار گرفتن نظامی‌گرایی که در طول 29 سال گذشته اکثراً در حاشیه بودن و اساساً هیچ گونه اعتقادی به دموکراسی و حقوق بشر و آزادی بیان و مسائلی از این دست نداشتند دور از ذهن نبود که این دولت و مجموعه‌ی دستگاه حکومتی، برای تشدید فشار و سرکوب و محکم ساختن بندهای اختناق و استعمار، دست به اقدامات شدیدتری بزند و این خود یکی از دلایلی بود که دولت احمدینژاد بیش از دولتهای پیشین شاهد اعتراضات مردمی و کارگری و دانشجویی بوده است. اعتصاب گسترده و مسالمت آمیز رانندگان شرکت اتوبوس رانی تهران در دیماه 1384 و برخورد پلیس ضد شورش با آنان و دستگیری هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد، اعتصاب و تجمعات اعتراضی کارگران شرکت نیشکر هفت تپه در مهرماه 1386 برای چندین روز متوالی و همچنین راهپیمایی 2500 نفری آنان در شهر شوش و اعزام گارد ضد شورش برای سرکوب و دستگیری آنان، و تنها در سال 1386، محرومیت از تحصیل، ممنوع الورد شدن، احضار به کمیته انضباطی، احضار به دادگاه، بازداشت (کمتر از یک هفته) 309 دانشجو و اخراج بیش از 40 تن از اساتید دانشگاهها و توقیف بیش از 90 نشریه دانشجویی و بازداشت 95 دانشجو برای مدت حداقل یک ماه و کشته شدن ابراهیم لطف الهی دانشجوی کرد در بازداشتگاه وزارت اطلاعات سنندج و کشته شدن زهرا بنی یعقوب پزشک ایرانی در بازداشتگاه امر به معروف و نهی از منکر نیروی انتظامی همدان و قتل سمیه کاکاوند دانشجوی رشته حقوق دانشگاه میبد یزد توسط یک مامور نیروی انتظامی و صدور حکم اعدام برای یعقوب مهرنهاد در زاهدان، تنها بخشی از کارنامه سیاه دولت به اصطلاح مهرورزی را نمایان میسازد. در این دوره از حاکمیت جمهوری اسلامی، جنبش زنان نیز که پس از دریافت جایزه صلح نوبل توسط شیرین عبادی در سال 2003 و به دنبال آن برگزاری نشستهایی که نهایتاً به تجمع گسترده 22 خرداد 1384 انجامید به مرحله جدیدی از حیات خویش پا نهاده بود، همواره مورد سرکوب قرار گرفته و فعالان این عرصه دائماً با تهدید و شکنجه و زندان دست به گریبان بوده‌اند. سازمان دیدبان حقوق بشر در گزارشات خود پایداری در حقوق بشر و سلب آزادی و برخورد خصمانه رژیم جمهوری اسلامی با شهروندان ایرانی را مداوماً متذکر گشته است و از این طریق هر چند برای کوتاه مدت، در کاهش شدت این برخوردها نقشی موثر داشته است. این سازمان در یکی از گزارشات خود تحت عنوان «ایران: آزادی بیان و اجتماعات در مناطق کردنشین» که در ژانویه 2009 منتشر شد، از دولت ایران خواست عبارت و تعارف کلی و مبهم "امنیت ملی" را که برای سرکوب مخالفت‌های صلح‌آمیز در مناطق کردنشین از آن استفاده می‌شود، اصلاح و یا به کلی لغو کند و به بازداشت‌های خودسرانه مخالفین و منتقدین کرد پایان دهد. این گزارش 42 صفحه‌ای بیانگر متفاوت بودن فضای سیاسی کردستان و متفاوت بودن نوع برخورد رژیم با مردم کردستان است. جنبشهای اعتراضی مردم کردستان که از نظر تاریخی نیز نوع و پیشینه و گستردگی آن با سایر مناطق ایران متفاوت بوده، همواره با وحشیانه‌ترین برخورد رژیم رویرو بوده است. دستگیریهایی گسترده و شکنجه‌های غیرانسانی و

چسپاندن اتهامات غیر واقعی و در نتیجه‌ی آن صدور حکمهای سنگین و بعضاً اعدام، در حالی که بیانگر ترس واقعی رژیم از جنبشهای مردمی کردستان است، رامحل تیم احمدی‌زاد برای برخورد با جنبشهای دمکراتیک مردم کردستان در این دوره بوده است. در این راستا اشاره به اعتصاب غذای سرتاسری 45 روزه زندانیان سیاسی کرد که هفت تن از آنان به نامهای هیوا بوتیمار، فرزاد کمانگر، انور حسین پناهی، فرهاد وکیلی، علی حیدریان، ارسلان اولیایی و حبیب الله لطیفی به اعدام محکوم شده بودند و توانستند نهادینه بودن صلحطلبی این جنبش را در مقابل وحشیگریهای جمهوری اسلامی به نمایش بگذارند، به نظر من درخور توجه است. این بازیابی اجمالی در عملکرد جمهوری اسلامی به وضوح نشان میدهد که جامعه ایران در طول حاکمیت جمهوری اسلامی در باب مسئله حقوق بشر و آزادیهای فردی و اجتماعی، همواره در بحران طی مسیر کرده است. در عرصه‌های دیگر اجتماعی نیز آمارها از رشد ارقام مبتالایان به اعتیاد و ایدز، گسترش فساد، افزایش نرخ بیکاری، افزایش اقدام به خودکشی بخصوص در بین دانشجویان، افزایش شمار مهاجرت در بین اقلیتهای مذهبی و ملیتهای ایرانی غیر فارس، افزایش آمار طلاق و قتل‌های ناموسی و.....، حکایت میکند و از عمق بحران اجتماعی در ایران خبر میدهد.

### ج. سیاسی

برای بررسی بحران در سیاست جمهوری اسلامی مروری برگزیده این مسئله به نظر من الزامی است. پس از انقلاب 1357، دولت موقت بازرگان تشکیل شد، این دولت که دولتی محافظه‌کار محسوب میشد در صدد حفظ روابط دولت نوپا با تمامی کشورها غیر از اسرائیل و افریقای جنوبی برآمد، مهمترین اقدام دولت موقت خروج از پیمان سنتو و الحاق به کشورهای غیر متعهد بود. در داخل کشور، دولت مهندس مهدی بازرگان از طرف سایر جناحهای دخیل در انقلاب مورد انتقاد بود و با حمله به سفارت امریکا و به گروگان گرفتن کارمندان آن، عملاً سقوط کرد. حل مسئله گروگانها اولین بحران اساسی در سیاست خارجه جمهوری اسلامی بود، که البته با امضاء قرارداد الجزایر (*Algiers Accords*) در 18 ژوئن 1981 مسئله فیصله پیدا کرد. بعد از آن بنی صدر در انتخابات بهمن 1358 به پیروزی رسید. او از روی اکراه و تحت فشارها، محمد علی رجایی را که مورد تایید او نبود در مرداد 1359 به سمت نخست وزیری دولت خویش انتخاب کرد. در ماه مهر همان سال عراق به خاک ایران حمله کرد. در این اوصاف اختلاف نظر و درگیری بنی صدر با نخست وزیر و اعضای کابینه از یک طرف و سیاستهایی که او در ابتدای جنگ به آن معتقد بود موجب مخالفت حزب جمهوری اسلامی و مجلس و روحانیونی که پیشتر از او حمایت کرده بودند، شد و سرانجام مجلس در تاریخ 31.3.1360 رأی بر عدم کفایت او داد. در کل، دوران کوتاه ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر تماماً در بحرانهای داخلی و سپس بحران جنگ با عراق سپری شد. پس از بنی صدر، محمد علی رجایی تنها به مدت یک ماه رئیس جمهور ایران شد و در 8 شهریور 1360 ترو شد. پس از رجایی، سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز در شرایطی برگزار شد که کشور در اوج بحران سیاسی قرار داشت. تداوم جنگ با عراق و نیاز مداوم نیروهای جبهه به حمایت‌های لوجستیکی و انسانی و قرار داشتن بخش عمده خاک استانهای کردستان و آذربایجان غربی در دست نیروهای اوپوزسیون کرد (حزب کومله کردستان ایران و حزب دمکرات کردستان ایران) و همچنین تشدید ترورهای سازمان مجاهدین خلق سه بحران اساسی کشور بود. علی خامنه‌ای در آن دوره از انتخابات در مهرماه 1360 به ریاست جمهور رسید. سه سال اول دوره چهارم ریاست جمهوری نیز دولت همچنان درگیر جنگ با عراق بود، جنگی که بعد از جنگ طولانیترین جنگ قرن بیستم بود و قریب یک میلیون نفر در آن جان خود را از دست دادند (بر اساس نوشته دانشنامه ویکیپدیا)، بعد از پذیرفتن قتلنامه 598 شورای امنیت سازمان ملل (که جنبه اجرائی نیز داشت) و برقرارگشتن صلح مابین ایران و عراق، حکومت نوک حمله خود را متوجه زندانیان سیاسی بی دفاع در پشت میله‌های زندان کرد و تن هزاران نفر را در تابستان گرم 1367 سرد کرد، شاملو میگوید:

" گورستانی چنان بی مرز شیار کردند،

که باز ماندگان را هنوز از چشم

خون آبه روان است "

سال بعد (1368) مترادف بود با صدور فتوای ارتداد سلمان رشدی از جانب خمینی که چالشی فراگیر در روابط بین الملل ایران پدید آورد. با روی کار آمدن رفسنجانی که تقریباً مترادف بود با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکست عراق در حمله به کویت، از معضلات روابط بین الملل جمهوری اسلامی کاسته شد و آمریکا نیز که بر اساس تئوری نظم نوین جهانی مدعی اداره تک قطبی جهان بود، به موضوع اصلی در سیاست خارجه جمهوری اسلامی تبدیل گشت. تمایل دولت وقت به حل معضل رابطه با آمریکا که آشکارا توسط مهاجرانی، معاون حقوقی وقت رئیس‌جمهور، بیان شد، با واکنش علی خامنه‌ای روبه‌رو شد و از آن به بعد موضوع مذاکره با آمریکا به خط قرمز سیاست خارجی جمهوری اسلامی تبدیل شد و تحرکاتی چون ابراز تمایل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا و عذرخواهی وزیر خارجه وی در دوره ریاست‌جمهوری خاتمی نیز نتوانست موجب فرو ریختن تابوی مذاکره با آمریکا شود. در ادامه این سالها، از سال 1375 میتوان به عنوان یکی از بحرانیترین سالهای سیاست خارجه ایران نام برد. این بحران در اواخر سال چنان گسترش یافت که گفته می‌شد احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران وجود دارد. رویدادهای مختلفی در سال 75 منجر به افزایش تهدیدهای بین المللی علیه دولت تهران شد که اصلیتیرین آنها انفجار انتحاری در محل اقامت نظامیان آمریکایی در مجتمع "خبر" در طهران در شمال عربستان سعودی بود که آمریکا جمهوری اسلامی ایران را اصلیتیرین عامل آن معرفی کرد. البته در آن زمان پرونده‌های دیگری نیز مانند انفجار در مقر یهودیان آرژانتین در سال 1373 که به کشته شدن 85 نفر انجامید و انفجار در سفارت اسرائیل در بوئنوس آیرس در سال 1371 و کشته شدن 22 نفر در آن و قتل رهبران اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور بویژه ترور دکتر صادق شرفکندی در سال 1372 در دستوران میکونوس و ترور دکتر شاپور بختیار در سال 1370 در پاریس و مواردی مانند آن علیه جمهوری اسلامی گشوده شده بود. در واقع، جنگ تبلیغاتی و روانی بی سابقه‌ای که در آن دوران بین ایران و کشورهای غربی به رهبری آمریکا در گرفته بود، از نظر بسیاری از ناظران سیاسی مقدمه‌ای برای آغاز جنگی واقعی بود. اما حادثه دوم خرداد 1376 روند فوق را معکوس کرد. با پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد 76 نه فقط رأی دادگاه میکونوس فراموش شد، بلکه دولت آمریکا نیز دیگر سخنی از دست داشتن ایران در انفجار طهران و بوئنوس آیرس به میان نیاورد. کشورهای اروپایی که به دلیل حکم دادگاه آلمانی درباره ترور در دستوران میکونوس، سفیران خود را از ایران فراخوانده بودند، با عقب نشینی از موضع خود، سفیران را بار دیگر راهی تهران کردند و دولت آمریکا نیز با لغو برخی از تحریمهای اقتصادی، از جمله واردات پسته، قالی و خاویار از ایران، خواستار مذاکره رسمی با دولت خاتمی به منظور پایان دادن به دو دهه اختلاف و دشمنی بین دو کشور شد. اما دولت خاتمی پس از فراز و فرودهای بسیار، سرانجام نه فقط نتوانست روابط خارجی جمهوری اسلامی را با جهان غرب به ثبات برساند، بلکه جای خود را به رئیس جمهوری داد که گفته می‌شود علاقه‌ای به عادی سازی روابط خارجی ایران ندارد. با رفتن محمد خاتمی و آمدن محمود احمدی نژاد، روابط ایران با اروپا و آمریکا با محوریت برنامه هسته ای جمهوری اسلامی بار دیگر دستخوش تنش شد. هر چند بر اساس گزارش انجمن اطلاعاتی آمریکا، ایران از اواخر دهه 80 میلادی به دنبال ساخت بمب اتم بوده است اما تا قبل از ماه اوت سال 2002 (مرداد 1381) که سازمان مجاهدین خلق وجود مرکز غنی سازی اورانیوم در نطنز و تاسیسات آب سنگین در اراک را برملا کرد، تلاشهای ایران برای دستیابی به بمب اتم از دید جامعه جهانی پنهان مانده بود. برای اولین بار در ماه ژوئن 2003 (خرداد 1382) آژانس بین المللی انرژی اتمی پایبند نبودن ایران را به پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی اعلام کرد، پس از آن در ماه نوامبر 2004 (آبان 1383) ایران به مذاکره کنندگان اتحادیه اروپا تعهد داد که تمام فعالیت های مربوط به غنی سازی و بازیافت سوخت هسته‌ای را متوقف کند. پس از یک دوره تعلیق موقت و تقریباً همزمان با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد در انتخابات تیرماه 1384، آژانس بین المللی انرژی اتمی در سپتامبر 2005 (شهریور 1384) گزارش خود را که از پایان دوره تعلیق و از سر گرفتن غنی سازی در مرکز هسته‌ای اصفهان خبر میداد، منتشر کرد. تاکید بر ادامه روند غنی سازی در سیاست دولت جدید در مدت کوتاهی تلاشهای دیپلماتیک گروه 5+1 را برای حل بحران اتمی ایران با شکست روبرو ساخت و در فوریه 2006 (بهمن 1384) اعضای آژانس بین المللی انرژی اتمی به ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل رأی دادند و دولت دکتر احمدی نژاد اولین شکست اساسی را در سیاست خارجه تجربه کرد. تداوم این سیاست و کندن ترمز قطار هسته‌ای توسط رئیس‌جمهور، تصویب قطعنامه‌های متعددی را بر علیه ایران در شورای امنیت در برداشت. قطعنامه 1696 در ژوئیه 2006 (مرداد 1385) به تصویب رسید و در آن شورای امنیت به موجب ماده 40 فصل هفتم منشور ملل متحد، تعلیق تمامی فعالیت‌های مربوط به غنی سازی و بازیافت را شامل تحقیق و توسعه را بنحوی که مورد تایید آژانس بین المللی انرژی اتمی باشد، خواستار شده بود. پس از آن قطعنامه 1737 در دسامبر 2006 (مهر 1385)، قطعنامه 1747 در مارس 2007 (فروردین

1386) و قطعنامه 1803 در مارس 2008 (اسفند ماه 1386) هر کدام به دلیل رعایت نشدن شروط قطعنامه‌ی قبلی، به تصویب رسیدند که همگی آنها تحریمهای جهانی اقتصادی را برای ایران دربرنامه داشتند. تصویب این قطعنامه‌ها درحالی که از یک سو قرارگرفتن جبهه متحد اروپا و آمریکا رادرمقابل برنامه‌اتمی ایران نشان میدهند، از سوی دیگردرجه انزوا کشانیدن جمهوری اسلامی درعرصه بین المللی نقش بسیار کارایی ایفا کردند. این روند (ادامه غنیسازی از سوی ایران و تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل) به جایی رسیده است که مسئله اتمی ایران به اصلیتترین بحران سیاسی درسال 2009 میلادی تبدیل شده‌است. دراین اوصاف اگرچه مسئله هسته‌ای ایران به‌عنوان نگرانی اصلی غرب وبخصوص آمریکا نمایان شده‌است، اما به نظرمن دخالت‌های ایران درکشورهای(عمدتا درمنطقه خاورمیانه)که مستقیماً با منافع آمریکا درارتباط هستند وگسترش ناامنی و اشاعه تروریسم وخرابکاری درآن مناطق، از نظرآمریکا ازاهمیت چندان کمتری برخوردارنیست. بعد اصلی بحران سیاسی جمهوری اسلامی آنجاست که در مذاکرات صلح اگر تعلیق غنیسازی شرط اول باشد، مسلماً شرط آخر نخواهد بود واین همان چیزی است که جمهوری اسلامی به آن واقف است. جمهوری اسلامی میدانند که حتی اگر درمقابل گرفتن تضمین امنیتی از آمریکا، توقف روند غنیسازی اورانیوم را بپذیرد، به دنبال آن مسائل دیگری ازجمله دست کشیدن از دخالت درعراق و افغانستان و تقویت حماس و حزب الله و حتی شاید رعایت حقوق بشر در داخل ایران، ازطرف آمریکا و اروپا، درقبال درخواستهای جدی و رسمی، مطرح میشود. پذیرفتن این شروط که تقریباً برابر است با استقرار ثبات و امنیت درعراق و افغانستان (کشورهایی که آن وقت از یک طرف نمونه‌هایی خواهند بود که حکومت‌های استبدادی آنها به وسیله ماشین نظامی غرب وبویژه آمریکا در راستای امنیت جهانی تغییر کرده‌اند و ازطرف دیگرمسئله محلی برای استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا و اروپا(در مقیاس کمتری) خواهند بود) به تغییر در ایران خواهد انجامید.

نتیجه:

مردم ایرن درحالی با مشکلات اقتصادی عدیده‌ای از جمله رشد بی سابقه و غیرقابل تحمل و روزافزون تورم و افزایش نرخ بیکاری درچند سال گذشته روبرو هستند که سلب آزادیهای فردی واجتماعی آنها در طول سی سال گذشته، و شدت گرفتن برخورد قهرآمیز رژیم با هر گونه صدای مخالف عمیقاً برمشکلات روحی و درونی آنان افزوده است. ادامه این روند که از یک سو افزایش مخالفتها و جنبشهای اعتراضی و ازسوی دیگر به همان نسبت افزایش شدت برخورد را در پی دارد، و قرارگرفتن ایران درتنگنای بین المللی برسرمسئله تولید بمب اتم، به طوری که جامعه بین الملل و به ویژه آمریکا به هیچ وجه حاضر به پذیرفتن ایران اتمی نیست و ایران نیز حاضر به دست کشیدن از ادامه روند غنیسازی نیست، و به نوبه خود تأثیر این بحران سیاسی برافزایش مشکلات اقتصادی واجتماعی، همه و همه از افزایش روز افزون بر پتانسیل تغییر در ایران حکایت دارد. درواقع شرایط حاضر بیانگر الزامی بودن تغییر در ایران است، زیرا به ضرورتی اجتماعی، برخاسته از عمق اجتماع ایران تبدیل شده که هیچ کس و هیچ نیرویی نمیتواند از قطعیت آن برای همیشه جلوگیری کند. درواقع به ضرورتی مقطعی و جهانی و بین المللی نیز تبدیل گشته است، اما پیش بینی کردن سناریوی این تغییرمخصوصاً بعد از به تنش کشیده شدن روابط روسیه و آمریکا برسرمسئله گورجستان و همچنین بحران پیش آمده در اقتصاد آمریکا، غیرممکن شده است. آیا حمله نظامی خارجی باعث شورش داخلی میشود؟ آیا رکود اقتصادی عصبانیهایی مردمی را به بار می آورد؟ آیا تغییر عمیقتر شدن شکاف درحاکمیت شروع می شود؟ آیا رژیم از ترس مردم به کشتار و قتل و عام آنها روی می آورد و این مسئله سبب شورش میشود؟ و یا حکومت ناچار به سازش میگردد و در نتیجه تغییری تدریجی شروع می شود؟ کسی جواب این سوالات را نمی داند اما آنچه که اهمیت دارد این است که ما اهمیت این مقطع زمانی را درک کرده باشیم و با تفکر در آن خود را چنان آماده کنیم که در هر نوع تغییر احتمالی بتوانیم در راستای منافع ملت کرد بهترین استفاده را کرده باشیم.

سیامند مهتدی

2009/02/01